

متن پرسش

در میخانه گشایید به رویم شب و روز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم. استاد مگر نه اینکه «ادعونی استجب لکم» صحیح است «و اذا مرضت فهو یشفین» صریح؟ مگر نه اینکه عشق در یک لحظه اتفاق می‌فتد؟ مگر نه اینکه خیلی‌ها کم طاقتند و دل نازک و شکستنی‌ترند؟ مگر نه اینکه از فصوص و منازل و نماز و طاعت کاری نمی‌آید و او با ندایی در باز می‌کند و باب خانه معشوق باز است؟ مگر نه اینکه از همه بریده ایم؟ مگر نه اینکه عشق صورت می‌خواهد؟ استاد من نمی‌توانم با شعر رباید دلبر از تو دل ولی آهسته آهسته زندگی کنم! استاد از خودم بیزارم، مگر نه اینکه خوب و بد را اینجا باهم می‌خرند؟ آه که چه سخت است غطائی که چشمانم را کور کرده است. می‌دانم مشکل از من است اما بنظرم کار معشوق هدایت امثال من که بد هستم است! خوب‌ها که خوبند! مگر نه اینکه جدشان با جذامی‌ها می‌نشست، جذام ایمان من هم نمی‌تواند مانع رویتش شود! مگر نه اینکه ... مگر نه اینکه... استاد من گله دارم از این سردرگمی! از این بی‌کسی! از بی‌معشوقی و بی‌امامی! او که هست می‌دانم ولی استاد مگر نه اینکه هر جا گلی هست خار و خاشاکی هم هست! آه که ان الله لا یعجل لعجله الناس! اما من از فردا بیمناکم که نکند وقتی در خودم غوطه‌ورم سر برسد! می‌دانم که به درد همان گردو بازی می‌خورم! ما را چه به کوچه لیلی! اما مگر نه اینکه او هیچ صدایی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد و همین آه لیبک پیشاپیش اوست؟ آه که چه زمانه سختیست! متی احار فیک یا مولای! می‌گویند وقتی می‌بینی اش که دیدن و ندیدن برایت فرقی نکند وای خدا نکند که به این حال برسم که دیدن و ندیدن معشوق با هر توجیهی برایم فرق نکند! من خاک بر سر گمراه نبینمش چه کنم! حالا نمی‌دانم اسمش می‌شود او بژه یا سو بژه! استاد من دارم از بی‌مونس‌ی قابل رویت می‌میرم دعایی بکنید برایمان! دعای استاد در حق شاگرد مستجاب است! بخدا پیگیر مباحث عرفانی هستم می‌دانم این حرفهایم کلی ایراد دارد و صحیح نیست و بی‌مبنا هستند! اما کم آوردم، رویت او در انقلاب و رهبری و امام و... درست جای خود اما رویت متعینه شخصیه او خودتان هم می‌دانید چیز دیگریست که به همه حصولمان آتش می‌زند! آه از کوری و دوری و صبوری! نوری کاش می‌تایید به این خیال آشفته تا از موقنین شوم! و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض! ابراهیم نیستم اما کذلک ای می‌شود برایم پیش بیاورند! آه از این خودخواهی‌های من! امام را هم برای تسلی دل خود و هوس می‌خواهم چه کنم که نمی‌فهمم و با نفهمی انس دارم! خاک بر سر من که جذام ایمانم را خورده! و باز خاک بر سر من. ای حجت خدا این دیوانه را ببخش یا صاحب الزمان

باسمه تعالی: سلام علیکم: فرمود: « ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ » سپس شما را به جای گذشتگان در میان آوردیم تا بنگریم شما چه می‌کنید. حال مائیم و تجربه ایمانی که از یک طرف دل به دلبر دادن است و ناز او را کشیدن، و از طرف دیگر با خال لب او روبه‌رو شدن و هزار سرگردانی. این یعنی ما را و رسیدن به لب یار کجا، که محل تجلیات ذاتیه انوار الهی است. مائیم و لب یار و بیماری از همان نوعی که در نوشته شما به چشم می‌خورد. و این قصه این زمانه است که زمانه سرگردانی است در بیابانی که انسان‌ها لیلای دیروزین خود را که در دفاع مقدس با آن مانوس بودند از کف داده‌اند تا در ساحتی دیگر او را بیابند. و این قصه سرگردانی امروزین ما می‌باشد. لیل را باید در ساحتی دیگر پیدا کرد، ساحتی که با «وجود» می‌توان سر و کار پیدا کرد. وجودی که هیچ چیز نیست، ولی هست. و این یعنی «دوست دارد یار این آشفستگی». زیرا سر به سامان دیروزین نهادن کافی نیست. موفق باشید